

بررسی نقد کانت بر برهان وجودی اثبات وجود خداوند

دکتر سید مسعود سیف*

چکیده

برهان وجودی از مهم‌ترین براهین اثبات وجود خداوند است که تقریرهای مختلفی از آن در آثار آنسلم، دکارت، اسپینوزا و لایبنیتس آمده است و معروف‌ترین ناقدان آن آکویناس و کانت بوده‌اند. از آنجا که نقد کانت بر این برهان بر مبنای معرفت‌شناسی او استوار است، در این مقاله سعی بر آن است که جایگاه آن نقد در معرفت‌شناسی و وجودشناسی کانت روشن شود و معلوم شود که چگونه می‌توان از آن، فهمی درست و متناسب با آن جایگاه داشت و سپس، در خصوص اعتبار یا عدم اعتبار آن قضاوت کرد.

واژگان کلیدی

اصل تعیین تام؛ حقیقی‌ترین موجود؛ محمول واقعی؛ محمول منطقی؛ مفهوم محض عقل؛ موجود مطلقاً ضروری.

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

E-mail: Dr. Sayf2003@yahoo.com

از نظر کانت الهیات سنتی را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: یک. الهیات وجودی؛^۱ دو. الهیات کیهانی؛^۲ سه. الهیات طبیعی.^۳ الهیات وجودی خداوند را صرفاً بر حسب مفاهیم ملاحظه می‌کند و دقیقاً همان الهیات استعلایی^۴ است که خداوند را به عنوان اساس هر موجود ممکن می‌شناسد. الهیات کیهانی، از پیش موجودی را فرض می‌کند و از وجود جهان به طور کلی، موجود عالی را نتیجه می‌گیرد. الهیات طبیعی تجربه جهان حاضر را به کار می‌گیرد و از آن، وجود خالق جهان و همچنین، صفاتی را که به خالق جهان تعلق دارند، استنتاج می‌کند.

فهم کانت از خداوند به سنت عقلی - مدرسی تعلق دارد. وی میان صفات وجودی خداوند، که می‌توان آنها را از مفاهیم محض نتیجه گرفت، و صفات جهان‌شناختی و انسان‌شناختی خداوند، که مبتنی بر ویژگی‌های تجربی جهان، به خصوص ویژگی‌های خودمان است، تمایز قائل می‌شود. کانت «خداگرایی عقلی»^۵ را به عنوان نظریه‌ای تعریف می‌کند که فقط پذیرای الهیات وجودی یا الهیات استعلایی است. از نظر خداگرایی عقلی،^۶ خداوند ذاتی سرمدی است که به عنوان منشأ تمام اشیاء، فعال است. او جوهری غیرمادی، ضرورتاً موجود، بی‌نهایت کامل، واحد، لایتغیر، فناپذیر، تمام کفایت، حاضر مطلق و سرمدی بی‌زمان است، اما حی، عالم، یا مرید نیست. «خداگرایی طبیعی»^۷ از نظر کانت نظریه‌ای است که پذیرای کلام طبیعی است و خداگرایی طبیعی^۸ کسی است که خداوند را بر اساس صفاتی که از اشیای متناهی و به خصوص از حیات روحی خودمان به دست آمده است، حی، عالم، مرید و به طور کلی، یک موجود عاقل و اخلاقی می‌داند.

بحث کانت در خصوص براهین خداشناسی سنتی بر این نظریه مبتنی است که خداوند مبنای منطقی موجودات است و وجود ضروری او از وضعیت او به عنوان منشأ هر گونه امکانی ناشی می‌شود. از نظر کانت مفهوم خداوند برای عقل بشری طبیعی است و ضرورتاً در جریان تأمل عقلانی در مورد مفهوم یک شیء فردی به طور کلی پدید می‌آید.

کانت به وجودشناسی عقلی - مدرسی قائل است که بر طبق آن اشیاء دارای درجات متفاوتی از واقعیت یا وجود هستند؛ به طوری که وی در مقولات کیفیت

(واقعیت، نفی، تحدید) مقوله واقعیت را پذیرای درجه و شدت می‌داند. او همچنین، به این اصل لایب‌نیستی متوسل می‌شود که هر شیء جزئی از حیث کیفیت از تمام اشیای دیگر مفلوت است و به پیروی از ولف و بومگارتن این تصور را بر حسب «اصل تعیین تام»^۹ عرضه می‌کند: هر شیء داده‌شده توسط یک و فقط یک عضو از هر جفت محمول متقابلاً متناقض تعیین می‌شود و مفهوم جزئی یک شیء داده‌شده عبارت است از ترکیب دقیق واقعیت‌ها و نفی‌هایی که آن را تعیین می‌کند. بر این اساس، کانت معتقد است که وقتی ما سعی می‌کنیم شرایط تعیین کامل یک شیء جزئی را تصور کنیم، ناگزیر به مفهوم یک «تمام واقعیت»^{۱۰} و از آنجا به تصور یک شیء جزئی که واجد تمام واقعیت است، یعنی تصور «حقیقی‌ترین موجود»^{۱۱} رهنمون می‌شویم.

بر اساس استدلال کانت تصور خداوند، مبنای مفاهیم تمام اشیای دیگر است. کانت در مقاله‌ای در سال ۱۷۶۳م. با عنوان «تنها اساس ممکن برهان بر اثبات وجود خداوند»، این ملاحظات را به کار می‌برد تا اثبات کند که خداوند اساس و مبنای هر امکانی و در نتیجه، موجودی است که ضرورتاً وجود دارد. او چنین استدلال می‌کند که کمالات خداوند، شرایط مادی اجتناب‌ناپذیری برای امکان هر چیزی است؛ به طوری که فرض نبود خداوند منجر به نبود همه چیز می‌شود (Wood, 1999, pp.397-98).

کانت در نقد عقل محض منکر این است که آن برهان (۱۷۶۳) این نتیجه جزمی را که «خداوند وجود دارد»، توجیه کند (بلکه معتقد است که وجود خداوند به عنوان مبنای هر امکانی، یک فرض عقلی است که از حیث ذهنی ضروری است)، اما آن برهان نقش خیلی مهمی در اثبات این ادعا داشت که تصور حقیقی‌ترین موجود به طور گریزناپذیری از کوشش برای تصور شرایط امکان هر شیء جزئی ناشی می‌شود؛ یعنی از تعیین کامل مفهوم آن شیء که عبارت است از ترکیب دقیق کمال‌ها (یا واقعیت‌ها) و نبود آنها (یا نفی‌ها) که مقوم آن شیء هستند. بر اساس این استدلال کانت ادعا می‌کند که تصور خداوند تنها ایده‌آل عقل است؛ یعنی تنها تصور یک شیء فردی که از طریق صرف مفهوم خودش به طور کامل تعیین یافته است (Wood, 2005, p.101).

کانت در سخنرانی در باب نظریه فلسفی دین در این مورد چنین می‌گوید:

احکامی که عقل ما صادر می کند، ایجابی یا سلبی است؛ یعنی وقتی من محمولی را بر شیئی حمل می کنم، این محمول یا بیانگر بودن چیزی در آن شیء است و یا بیانگر نبودن چیزی در آن شیء. آن محمولی که بیانگر وجود چیزی در آن شیء است، متضمن یک واقعیت است و آن محمولی که بیانگر نبودن چیزی در آن شیء است، متضمن نفی آن است؛ پس هر نفیی مستلزم واقعیتی است و هر چیزی در جهان متضمن واقعیت‌ها و نفی‌هاست. آنچه فقط از نفی‌ها تشکیل شده باشد، عدم یا ناموجود است؛ بنابراین، هر چیزی، اگر قرار است چیزی باشد، باید واجد بعضی واقعیت‌ها باشد، در عین اینکه متضمن بعضی نفی‌هاست و همین نسبت میان واقعیت و نفی است که اختلاف میان اشیاء را پدید می آورد. اما ما در اشیاء بعضی نفی‌ها را می یابیم که با واقعیت‌های مطابق با آنها در هیچ جای جهان روبه رو نمی شویم. این نفی‌ها که چیزی جز حدود واقعیت نیستند، چگونه ممکن اند و ما چگونه می توانیم در مورد میزان واقعیت اشیاء حکم کنیم و درجه کمال آنها را تعیین کنیم؟

کانت به این پرسش چنین پاسخ می دهد که از آنجا که طبق اصول طبیعت خود عقل، عقل فقط می تواند امر جزئی را از امر کلی نتیجه بگیرد، پس باید حداکثری از واقعیت را تصور کند تا بتواند از آن آغاز کند و بر طبق آن، میزان واقعیت سایر اشیاء را تعیین کند. این شیء که متضمن تمام واقعیت است، تنها شیء کامل است؛ زیرا در خصوص تمام محمول‌های ممکن به طور کامل متعین شده است و درست به همین دلیل، این حقیقی ترین موجود، مبنای امکان هر موجود دیگری خواهد بود؛ زیرا برای تصور امکان بی نهایت اشیاء، فقط لازم است واقعیت عالی را تصور کرد که به طرق بی نهایت محدود شده است. این مفهوم محض فاهمه، یعنی مفهوم خداوند به عنوان موجودی که متضمن هر واقعیتی است، در هر فاهمه بشری وجود دارد، اما ممکن است به صورت‌های مختلف ظاهر و بیان شود (Kant, 2001, pp.350-351).

اما این پرسش که آیا متعلق این مفهوم، یعنی مفهوم حقیقی ترین موجود یا واقعیت عالی یا خداوند، واقعی است یا نه، پرسش دیگری است و براهین اثبات وجود خداوند برای ارائه پاسخ مثبت به این پرسش است. کانت براهین اثبات وجود خداوند را فقط به عنوان براهین اثبات وجود موجود بی نهایت کامل یا حقیقی ترین موجود تلقی

می‌کند و تصور می‌کند که برهانی باکفایت در خصوص وجود چنین موجودی برهانی ما تقدم خواهد بود. کانت همهٔ براهین اثبات وجود خداوند را به سه نوع تقسیم می‌کند: ۱. «براهین وجودی» که وجود ضروری حقیقی‌ترین موجود را فقط از مفهوم آن نتیجه می‌گیرد؛

۲. «براهین جهان‌شناختی» که وجود ضروری حقیقی‌ترین موجود را از وجود ممکن جهان به طور کلی نتیجه می‌گیرد؛

۳. «براهین کلامی طبیعی» که وجود ضروری حقیقی‌ترین موجود را از تشکل ممکن جهان (مثلاً از نظام غایت‌مندی که در آن یافت می‌شود) نتیجه می‌گیرد. وی معتقد است که برهان کلامی طبیعی نمی‌تواند وجود حقیقی‌ترین موجود را اثبات کند، مگر آنکه بر برهان جهان‌شناختی تکیه کند و برهان جهان‌شناختی نیز نمی‌تواند ثابت کند که حقیقی‌ترین موجود ضرورتاً وجود دارد، مگر آنکه بر برهان وجودی تکیه کند. به عبارت دیگر، کانت مدعی است که استنتاج وجود حقیقی‌ترین موجود، از یک موجود ضروری در برهان جهان‌شناختی و از یک طراح عاقل جهان در برهان کلامی طبیعی، مستلزم این است که برهان وجودی را از پیش فرض کنیم؛ زیرا حتی اگر بتوانیم با برهان جهان‌شناختی، وجود موجود ضروری را اثبات کنیم، بدون برهان وجودی نمی‌توانیم ماهیت آن را تعیین کنیم. فقط در صورتی که ما از قبل به کمک برهان وجودی بدانیم که حقیقی‌ترین موجود، موجود ضروری است و فرض کنیم که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند ضروری باشد، می‌توانیم با برهان جهان‌شناختی، وجود خداوند را به عنوان حقیقی‌ترین موجود یا وجود کامل، اثبات کنیم. بدون شک می‌توان برهان جهان‌شناختی را تا آنجا که وجود یک موجود ضروری را اثبات می‌کند، معتبر دانست و مقصود کانت در اینجا این نیست که برهان جهان‌شناختی بدون برهان وجودی نمی‌تواند وجود موجود ضروری را اثبات کند بلکه نظر وی این است که ما بدون کمک برهان وجودی نمی‌توانیم موجود ضروری را به عنوان حقیقی‌ترین موجود تصور کنیم و در نتیجه، هیچ دلیلی نداریم که آن را به عنوان خداوند توصیف کنیم (Ewing, 1967, p.243).

بنابراین، کانت برای رد براهین اثبات وجود خداوند کافی است ثابت کند که هیچ گونه برهان وجودی برای اثبات وجود خداوند ممکن نیست و بدین ترتیب، بر آن دو برهان دیگر، یعنی برهان جهان‌شناختی و برهان کلامی طبیعی نیز خط بطلان کشد؛ در نتیجه، نقد کانت بر براهین اثبات وجود خداوند و به طور کلی، نقد کانت بر کلام عقلی به نقد وی بر برهان وجودی وابسته است.

نقد کانت بر برهان وجودی با طرح بعضی اظهارات در باره «موجود مطلقاً ضروری»^{۱۲} آغاز می‌شود. وی می‌پذیرد که استنتاج موجود مطلقاً ضروری ناگزیر، معقول و لازمه عقل است، اما به مفهوم این موجود به عنوان تصور صرف عقل ارجاع می‌دهد؛ تصویری که واقعیت عینی آن اثبات نشده است. از نظر وی مفهوم یک موجود مطلقاً ضروری، یک مفهوم محض عقل یعنی یک تصور صرف است که واقعیت عینی ندارد.

انسان در تمام اعصار از موجود مطلقاً ضروری سخن گفته است، اما کمتر به این پرداخته است که به جای اثبات وجود آن، تحقیق کند که آیا اصلاً می‌تواند تصویری از چنین موجودی داشته باشد؟ به دست دادن تعریفی لفظی از آن مفهوم کاملاً ساده است. می‌توان گفت موجود مطلقاً ضروری چیزی است که عدم آن ناممکن است، اما این تعریف ما را در مورد شرایطی که ممکن است عدم را برای چنین شیئی غیرممکن بسازد، آگاه‌تر نمی‌سازد. فاهمه بشری نمی‌تواند درک کند که چگونه عدم وجود یک شیء می‌تواند غیرممکن باشد؛ زیرا فاهمه بشری فقط از طریق اصل امتناع تناقض، مفهوم غیرممکن بودن را می‌فهمد و برای هر تناقض دو شیء لازم است؛ زیرا شیء واحد نمی‌تواند با خود در تناقض باشد، بنابراین هرگز ممکن نیست، در عدم وجود یک شیء و در نتیجه، در عدم وجود یک موجود، تناقضی وجود داشته باشد (Kant, 2001, p.373).

مثال‌ها و نمونه‌هایی که برای توضیح مفهوم موجود مطلقاً ضروری به کار رفته است، همه از احکام گرفته شده‌اند؛ نه از اشیاء و وجود آنها. اما ضرورت نامشروط احکام با ضرورت نامشروط اشیاء یکی نیست؛ زیرا ضرورت مطلق احکام، عبارت است از ضرورت مشروط یک شیء یا ضرورت مشروط محمول در حکم. قضیه «مثلث

دارای سه زاویه است»، نمی‌گوید که سه زاویه به طور مطلق ضروری‌اند بلکه به شرط اینکه مثلث وجود داشته باشد، سه زاویه نیز در آن مثلث به نحو ضروری موجودند. این باعث شده است فکر کنیم که اگر مفهومی ماتقدم تشکیل دهیم که وجود را در خود بگنجانند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که متعلق آن مفهوم ضرورتاً موجود است، وقتی گفته می‌شود: خدا بالضروره موجود است، یا واجب‌الوجود است، یعنی اگر وجود داشته باشد واجب‌الوجود است. پس از این قضیه نمی‌توان وجود خدا را استنتاج کرد.

اگر در یک حکم این همان، محمول را رفع کنیم و موضوع را نگاه داریم، در آن صورت، تناقض پدید می‌آید. اما اگر موضوع و محمول هر دو را یکجا رفع کنیم، هیچ گونه تناقضی به وجود نخواهد آمد؛ زیرا دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که تناقض داشته باشد. اگر مثلثی را وضع کنیم، ولی سه زاویه آن را رفع کنیم، این تناقض است؛ اما اگر مثلث را همراه با سه زاویه آن یکجا منکر شویم، هیچ گونه تناقضی در کار نخواهد بود. درست همین امر در مورد مفهوم یک موجود مطلقاً ضروری نیز صدق می‌کند. اگر وجود موجود مطلقاً ضروری را بپذیریم و مطلقاً ضروری بودن آن را نفی کنیم، این تناقض است؛ اما اگر وجود آن را رفع کنیم، آن‌گاه آن شیء را با همهٔ محمولهایش از میان بر می‌داریم، پس دیگر تناقضی در میان نخواهد بود.

تنها راه این است که ثابت شود موضوع‌هایی وجود دارند که نمی‌توانند رفع شوند و این بدین معناست که موضوع‌هایی وجود دارند که مطلقاً ضروری‌اند و این همان چیزی است که می‌خواستیم اثبات کنیم؛ زیرا نمی‌توان کوچک‌ترین مفهومی از شیئی تشکیل داد که اگر به همراه همهٔ محمول‌های خود یکجا رفع شود، تناقضی باقی گذارد. اگر گفته شود که فقط یک مفهوم وجود دارد که رفع متعلق آن متناقض است و آن، مفهوم واقعی‌ترین موجود است؛ زیرا اولاً این مفهوم یک مفهوم ممکن است و ثانیاً وجود را نیز در بر می‌گیرد. پس وجود در مفهوم یک شیء ممکن مندرج است. حال اگر این شیء رفع شود، امکان درونی آن نیز رفع می‌شود و این متناقض است.

کانت در پاسخ می‌گوید: اگر شما مفهوم وجود را در مفهوم شیئی وارد سازید که می‌خواهید آن را فقط به لحاظ امکانش تصور کنید، مرتکب تناقض شده‌اید؛ زیرا امکان، یعنی قوه و وجود، یعنی فعلیت. به علاوه، اگر قضیه «فلان شیئی وجود دارد.» را

تحلیلی بدانید، پس شما از طریق وجود شیء به مفهوم خود از شیء چیزی اضافه نکرده‌اید و در این صورت، یا باید اندیشه‌ای که در شماست، خود شیء باشد و یا شما وجود را به عنوان متعلق به امکان از پیش فرض کرده و سپس آن را از امکان درونی نتیجه گرفته باشید و این چیزی جز یک همانگویی نیست؛ ولی اگر بپذیرید که هر گزاره وجودی تألیفی است، در آن صورت، نمی‌توانید بگویید که محمول وجود بدون تناقض رفع نمی‌شود؛ زیرا این امتیاز مخصوصاً به قضایای تحلیلی متعلق است. این اشتباه معلول در هم آمیختن محمول منطقی با محمول واقعی است. محمول واقعی محمولی است که به مفهوم موضوع افزوده می‌شود و آن را بزرگ‌تر می‌کند، اما محمول منطقی چیزی را به مفهوم موضوع نمی‌افزاید (Kant, 1964, pp.501-505).

کانت می‌گوید: در این برهان همه چیز بی‌تردید وابسته به این است که آیا وجود یک شیء، یکی از واقعیت‌های متعلق به آن شیء است و به عبارت دیگر، آیا وجود، یک محمول واقعی است؟ پاسخ کانت به این پرسش منفی است؛ زیرا از نظر وی این واقعیت که شیئی وجود دارد، به خودی خود، آن شیء را کامل‌تر نمی‌سازد و آن شیء متضمن محمول جدیدی نمی‌شود بلکه آن شیء بدین نحو با تمام محمول‌هایش وضع می‌شود. اگر وجود، واقعیت خاصی می‌بود که به آن شیء تعلق می‌داشت، در آن صورت آن شیء همان شیئی که من آن را قبل از وجود، تصور کرده بودم، نمی‌بود بلکه در آن، واقعیتی بیش از آنچه در مفهوم آن وجود دارد، وجود می‌داشت. بنابراین، وجود، یک محمول واقعی، یعنی چیزی که بتواند به مفهوم شیء افزوده شود و آن را باز هم کامل‌تر سازد، نیست. وجود صرفاً وضع یک شیء یا وضع بعضی تعینات خاص آن است. وجود، در کاربرد منطقی‌اش صرفاً رابطه در یک حکم است. قضیه خدا، «همه توان است»، متضمن مفاهیم محضی است که «خدا» و «همه توانی» را به عنوان متعلق خود دارند. لفظ «است» یک محمول دیگر نیست بلکه فقط چیزی است که محمول (همه توان) را برای موضوع (خدا) وضع می‌کند. اکنون اگر من موضوع را با همه محمول‌های آن در نظر بگیرم و بگویم: «خدا هست» یا «خدا وجود دارد»، در آن صورت، محمول جدیدی را به مفهوم خداوند نیافزوده‌ام بلکه فقط آن موضوع را با تمام محمول‌هایش وضع کرده‌ام. بنابراین، صرفاً با تصور اینکه متعلق یک مفهوم داده

شده است (با بیان اینکه «آن هست»)، هیچ چیز ممکن نیست به آن مفهوم (که بیانگر امکان صرف است)، افزوده شود. بنابراین، شیء واقعی متضمن چیزی بیش از شیء صرفاً ممکن نیست (Kant, 2001, p.370)؛ زیرا امر ممکن حاکی از مفهوم شیء، و امر واقعی حاکی از مصداق شیء است. پس اگر امر واقعی بیش از امر ممکن باشد، مفهوم و مصداق با هم تطابق نخواهند داشت. بنابراین، وجود چیزی را به مفهوم شیء اضافه نمی‌کند بلکه فقط حالت شناخت ما را تغییر می‌دهد؛ یعنی به ما شناخت متأخر می‌دهد. پس اگر موجودی را به عنوان برترین واقعیت تصور کنیم، باز هم این پرسش مطرح است که آیا آن موجود وجود دارد؟ به عبارت دیگر، آیا شناخت آن متعلق به نحو ما تأخر هم ممکن است یا نه؟ زیرا از راه مفهوم، متعلق فقط به عنوان هماهنگ با شرایط کلی یک شناخت تجربی ممکن اندیشیده می‌شود، ولی از راه وجود، متعلق چنان اندیشیده می‌شود که در بافت مجموع تجربه گنجانیده شده باشد. حال اگر سخن از یک شیء محسوس باشد، وجود آن با مفهوم محض آن مشتبه نخواهد شد و اما اگر وجود تنها از راه مقوله محض اندیشیده شود (چنان که در مورد خداوند) در آن صورت، چیزی وجود ندارد تا وجود را از امکان محض متمایز سازد.

بنابراین، مفهوم شیء، متضمن هر چه باشد، اگر بخواهیم وجود را به آن اضافه کنیم، باید به وراى آن مفهوم برویم. در مورد متعلق‌های حواس این کار از طریق ارتباط با بعضی دریافت‌های حسی بر طبق قوانین تجربی صورت می‌گیرد، ولی در زمینه متعلق‌های محض به هیچ وجه وسیله‌ای وجود ندارد که وجود آنها را بشناسیم؛ زیرا آگاهی ما از هر گونه وجود به وحدت تجربه مربوط می‌شود و وجودی که خارج از این حوزه باشد، هر چند نمی‌تواند به طور مطلق ناممکن اعلام شود، به هیچ وسیله نمی‌توانیم آن را توجیه کنیم. بنابراین، کوشش برای اثبات وجود یک موجود متعالی از طریق برهان وجودی کوششی بر بادرفته است (Kant, 1964, pp.505-506).

پس از بیان نقد کانت از برهان وجودی، اکنون به بیان نکاتی در باره آن می‌پردازیم. اگر برهان وجودی در درون همان سنت مابعدالطبیعی که به آن تعلق دارد، فرض شود، روشن است که «حقیقی‌ترین موجود» و «کامل‌ترین موجود»^{۱۳} صرفاً تعاریف لفظی گزافی نیستند بلکه مبتنی بر یک وجودشناسی هستند؛ همان وجودشناسی

که در آن، ماهیت هر موجودی متشکل از ترکیب خاصی از واقعیت‌ها (یا کم‌الها) و نفی‌ها دانسته می‌شود و کانت در استدلال بر چگونگی به وجود آمدن تصور خداوند به آن توسل می‌جوید. در این وجودشناسی، تصور موجودی که واجد تمام واقعیت‌ها یا تمام کماله‌است، به طور طبیعی دارای جایگاه خاصی است. در واقع، در این وجودشناسی، تصور چنین موجودی، برای هر گونه مفهوم از هر گونه شیئی، اساسی است. خود این وجودشناسی فقط برای کسی با معرست که این فکر را بپذیرد که تمام واقعیت‌ها یا تمام کمالات را می‌توان در یک موجود یافت و حتی اینکه واقعیت‌ها را در عالی و کامل‌ترین صورتشان باید در آن موجود یافت. اگر «وجود» یا «وجود ضروری» یکی از این واقعیت‌ها یا کمالها باشد، در آن صورت، معقول به نظر نمی‌رسد که آن را به هر موجودی نسبت دهیم، به غیر از آن موجودی که تمام کمالها، در شکل عالی، در آن یافت می‌شود.

پذیرش برهان وجودی را توسط بسیاری از عقل‌گرایان قرن هفدهم از دکارت تا لایب‌نتس، در این زمینه تلید فهمید. همچنین، باید نقد مشهور کانت بر برهان وجودی را نیز در همین زمینه فهمید؛ نقدی که عبارت است از رد این قضیه که «وجود یک محمول واقعی است»، یعنی وجود، یک واقعیت یا کمال است. بیشتر کسانی که با نقد کانت بر برهان وجودی موافق‌اند، آن را در این زمینه نفهمیده‌اند بلکه در عوض آن را به عنوان رد مابعدالطبیعه واقعیت یا کمال پذیرفته‌اند. اما ما دیده‌ایم که کانت نسبت به آن وجودشناسی بسیار همدل و موافق بوده است؛ به طوری که این تلقی از برهان وجودی نه تنها به نفی مجموعه اندیشه‌هایی می‌انجامد که به آن استدلال منجر می‌شود بلکه همچنین، به احتمال زیاد به بدفهمی شدیدی نسبت به آنچه کانت در نظر داشت، منجر می‌شود.

کانت می‌گوید: «وجود یک محمول واقعی نیست»، یعنی «وجود چیزی نیست که بتوان آن را به مفهوم یک شیء افزود». البته این به آن معنا نیست که وجود، یک محمول جعلی (دروغی) است؛ همچنین، به معنای انکار این نیز نیست که وقتی ما به درستی می‌گوییم که «شیئی وجود دارد»، آگاهی و اطلاعات جدیدی فراهم می‌سازیم. ادعای کانت این است که مفاهیم اشیاء، به طور کلی از محمول‌های واقعی، یعنی

واقعیت‌ها یا کمال‌ها آن گونه که در وجودشناسی سنتی فهمیده می‌شوند، ساخته شده‌اند. اما کانت می‌خواهد میان قضایایی که با حمل یک واقعیت (یا کمال) بر یک موضوع، آن را متعین می‌سازند و قضایایی که صرفاً مابازایی (متعلق) مطابق با آن موضوع وضع می‌کنند، تمایزی ترسیم کند، بدون آنکه چیزی را که بتواند جزئی از خود آن مفهوم باشد، بر آن مفهوم حمل کند. قضایایی که به صورت «وجود دارد» هستند، از نوع دوم‌اند؛ وقتی می‌گوییم: «خدا هست» یا «خدا وجود دارد»، مفهوم جدیدی به موضوع خداوند نسبت نمی‌دهیم بلکه فقط موضوع را با تمام محمول‌های آن وضع می‌کنیم.

برای فهم بهتر نقد کانت بر برهان وجودی، باید آن را نه به عنوان رد وجودشناسی مابعدالطبیعی واقعیات یا کمالات بلکه به عنوان رد معرفت‌شناسی عقل‌گرایانه‌ای فهمید که برهان وجودی از طریق آن (معرفت‌شناسی)، آن نظریه مابعدالطبیعی را به خود اختصاص می‌دهد. از نظر کانت شناخت، مستلزم این است که متعلق در شهود داده شود و از طریق مفاهیم اندیشیده شود. مقوله وجود، در مورد اشیاء به کار برده می‌شود تا داده‌شدگی متعلق، یعنی نسبت آن با یک شهود واقعی (از طریق حواس)، را بیان کند. داده‌شدگی متعلق با لفظ «است» یا «وجود دارد»، بیان می‌شود؛ لفظی که موضوعی را وضع می‌کند که مفاهیم واقعیت‌های گوناگون ممکن است بر آن حمل شود. از آنجا که شهود، عملکردی شناختی است که متمایز از مفهوم است، هیچ مفهومی نمی‌تواند بیانگر این شرط شناخت باشد. در نتیجه، وجود یک متعلق هرگز ممکن نیست در مفهوم آن مندرج شود بلکه همواره باید از طریق شهودی که متعلق آن مفهوم، در آن شهود، داده می‌شود، به آن متعلق افزوده شود. بنابراین، نقد کانت بر برهان وجودی فقط به اندازه‌ای معتبر است که بنیادی‌ترین نظریه معرفت‌شناسی او، یعنی اینکه هر شناختی هم مستلزم این است که متعلق در شهود داده شود، و هم اینکه آن متعلق از طریق مفاهیم اندیشیده شود، معتبر است.

برعکس، از نظر دکارت تصور ما از خداوند، حضور بی‌واسطه ذاتی حقیقی و لایتغیر در فکر است؛ یک موجود بی‌نهایت کامل که تمام کمالات در وحدتی تجزیه‌ناپذیر در آن به ما داده می‌شود. ما از تصور خود از چنین ذاتی، در مورد خصوصیات که به آن تعلق دارد، شناخت حاصل می‌کنیم؛ به این نحو که آنچه را که

می‌توان از آن ذات بیرون کشید (از جمله وجود ضروری که همراه با سایر کمالها به آن تعلق دارد)، بر آن حمل می‌کنیم. در واقع، دکارت تصور ذات حقیقی و لایتغیر را نه به عنوان مفهوم بلکه همچنین به عنوان شهود متعلقی که آن تصور نمایانگر آن است، تلقی می‌کند. این شهود، وجود واقعی آن متعلق را تضمین نمی‌کند، هر چند شناختی از محمولهای آن را برای ما فراهم می‌سازد. بدین ترتیب، تصور ما از ذات حقیقی و لایتغیر یک مثلث ما را قادر می‌سازد که بدانیم که زاویه‌های هر مثلث ممکن برابر با دو زاویه قائمه است، هر چند این تصور ما را قادر نمی‌سازد بدانیم که مثلاً واقعاً وجود دارد (زیرا این ذات نیز مانند ذات هر شیء مخلوقی، فقط متضمن وجود ممکن است). اما تصور ما از ذات حقیقی و لایتغیر خداوند، متضمن وجود ضروری است و لذا وجود واقعی خداوند، باید از آن ذات نتیجه شود.

کانت در مورد ذوات حقیقی و لایتغیر در شکل مفاهیم ریاضی، مفاهیمی که می‌توانیم متعلقهای آنها را، مستقیماً تصور کنیم؛ از این طریق که آنها را در شهودهای زمان و مکان به نحو ماتقدم بسازیم، چیزی شبیه به معرفت شناسی دکارتی تشخیص می‌دهد. اما از نظر کانت در مورد این مفاهیم این امر اساسی است که متعلق آنها باید زمانی - مکانی باشند و اینکه آنها وجود دارند، به این معناست که مصادیق آنها می‌توانند به عنوان متعلق تجربه در احساس داده شوند.

مفهوم خدا، مفهومی نیست که ممکن باشد متعلق آن در شهود، چه شهود محض و چه شهود حسی، به ما داده شود، بنابراین، برای ما هیچ گونه شناخت نسبت به خداوند ممکن نیست. نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به چنین شناختی این است که تصور محض یک موجود بی‌نهایت کامل را تحلیل کنیم تا ببینیم آن تصور متضمن چه محمول‌هایی است. کانت تصور می‌کند که از آنجا که در این مورد، ممکن نیست میان مفهوم و شهود هیچ تمایزی وجود داشته باشد، این وسوسه وجود دارد که داده‌شدگی خود شیء (وضع آن از طریق تصدیق وجود آن) چنان در نظر گرفته شود که گویی این نیز دقیقاً تعیین (کمال یا واقعیت) دیگری است که به مفهوم آن متعلق است. این امر، این توهم جدلی را به وجود می‌آورد که ما می‌توانیم وجود خداوند را صرفاً با تحلیل مفهوم خداوند،

بشناسیم. لذا نقد کانت بر برهان وجودی کوششی است برای اینکه این توهم را آشکار کند و آن را از بین ببرد.

کانت مدعی است که هرچند تصور استعلایی، محصول کاملاً ضروری عقل است، ما هرگز نفی توانیم از معلق مطابق با آن مفهومی داشته باشیم؛ یعنی در حالی که ببنظر می‌رسد استنتاج موجود مطلقاً ضروری هم ناگزیر و هم معقول است، همه شرایطی که تحت آن شرایط می‌توان از چنین ضرورتی مفهومی تشکیل داد، در طریق انجام چنین کاری مانع ما هستند. پس از نظر کانت مفهوم موجود مطلقاً ضروری دارای ماهیت توهمی است. او می‌خواهد ثابت کند که چگونه هر تلاشی برای متعین ساختن این تصور وهمی، مستلزم سوءاستفاده از مفاهیم، یعنی کاربرد نادرست استعلایی فکر است و چگونه استدلال‌هایی که می‌خواهند این تصور وهمی را متعین سازند و وجود متعلق آن را ثابت کنند، سفسطی‌اند. به این معنی، تشخیص خطای برهان وجودی در راستای تشخیص خطای مغالطات است.

هرچند مشهورترین و عمومی‌ترین چیزی که در مورد انتقاد کانت از برهان وجودی گفته می‌شود این ادعای اوست که وجود یک محمول واقعی نیست، باید گفت که کانت در واقع، تعدادی انتقاد به ظاهر متمایز بر برهان وجودی ارائه می‌کند. انتقاد نخست او این است که وارد کردن مفهوم وجود به درون مفهوم شیئی که فقط در ارجاع به امکانش تصور می‌شود، متناقض است؛ زیرا متضمن خلط امکان و فعلیت است. وی در ادامه اظهار می‌کند که آن برهان امکان منطقی و امکان واقعی را با هم خلط می‌کند. علاوه بر این، کانت اظهار می‌کند که آن برهان، به خصوص در استفاده نادرست از وجود به عنوان یک محمول واقعی، محمول واقعی را با محمول منطقی خلط می‌کند.

کانت به انتقاد از دو استدلال بسیار متفاوت می‌پردازد که هر دو را ویژگی کلام عقلی می‌داند. وی از یک سو از استدلال لایب‌نیتس انتقاد می‌کند که می‌خواهد از امکان صرفاً منطقی مفاهیم، به امکان واقعی اشیاء استدلال کند و از سوی دیگر، از استدلال دکارت انتقاد می‌کند که می‌خواهد وجود ضروری خداوند را از مفهوم یک موجود بی‌نهایت واقعی، استنتاج کند.

از نظر لایب‌نیتس نفس امکان موجود ضروری برای ایجاد فعلیت و واقعیت آن کافی است. تنها خداوند یا موجود ضروری این امتیاز را دارد که اگر ممکن باشد، باید به ضرورت موجود باشد و چون هیچ چیز ممکن نیست، مانع امکان چیزی گردد که متضمن هیچ گونه مرز، هیچ گونه نفی و در نتیجه، هیچ گونه تناقضی نیست؛ همین به تنهایی کافی است تا وجود آن را به نحو ما تقدم ثابت کند.

لایب‌نیتس از برهان وجودی دکارت انتقاد کرده بود که آن برهان، فقط در صورتی قابل قبول است که بتوان نشان داد که از فرض اینکه تمام واقعیت‌ها در موضوعی واحد جمع شوند، نتقضی پدید نخواهد آمد. لایب‌نیتس مدعی است که ثابت کرده است که تمام واقعیت‌ها می‌توانند در موضوعی واحد مجتمع شوند. به عبارت دیگر، وی گمان می‌کند ثابت کرده است که حقیقی‌ترین موجود، واقعاً ممکن است. هرچند کانت می‌پذیرد که مفهوم حقیقی‌ترین موجود متناقض نیست، منکر این است که ما صرفاً به این دلیل موجه باشیم فرض کنیم که حقیقی‌ترین موجود، واقعاً ممکن است. از نظر کانت برای اثبات امکان واقعی حقیقی‌ترین موجود، باید واقعیت عینی آن تألیفی را اثبات کنیم که آن مفهوم از طریق آن پدید آمده است.

گرچه از نظر کانت لایب‌نیتس مرتکب خطای خلط امکان صرفاً منطقی با امکان واقعی شده است، با وی موافق است که برهان وجودی دکارت از فرض امکان واقعی حقیقی‌ترین موجود آغاز می‌کند. در این مورد، کانت می‌خواهد ثابت کند که حتی اگر ما این فرض نادرست را بپذیریم، باز هم می‌توانیم با شرحی استعلایی نشان دهیم که برهان وجودی دکارت ناقص است.

استدلال دکارت را می‌توان به شکل قیاسی زیر عرضه کرد:

۱. حقیقی‌ترین موجود، موجودی است که واجد تمام واقعیت‌هاست؛

۲. موجودی که واجد تمام واقعیت‌هاست، بضرورت وجود دارد؛

۳. بنابراین، حقیقی‌ترین موجود بضرورت وجود دارد.

هرچند کانت اصلاً به این مطلب تصریح نمی‌کند، می‌توان آن استدلال را مرتکب مغالطه جدلی ایهام حد وسط دانست. آن ایهام به مفهوم «موجودی که واجد تمام واقعیت‌هاست»، مربوط می‌شود. این مفهوم در مقدمه کبری به نحو استعلایی به کار

رفته است، هرچند برای استنتاج مابعدالطبیعی مطلوب، آن مفهوم باید هم در مقدمه صغری و هم در نتیجه، به نحو تجربی فیض شود. در مقدمه کبری مفهوم حقیقی ترین موجود، مفهوم محض موجودی است که واجد تمام واقعیت‌هاست، و این مفهوم، یک مفهوم استعلایی است؛ زیرا از شرایط ذهنی حساسیت انتزاع شده است. اما بدیهی است که نتیجه به دنبال اثبات واقعیت (یعنی وجود واقعی) موجود بی‌نهایت واقعی است و این امر با تفسیر «حقیقی‌ترین موجود» در مقدمه صغری به عنوان متعلق واقعی که واجد تمام واقعیت‌هاست، صورت می‌گیرد؛ یعنی مقدمه صغری، آن موجود را به عنوان متعلق واقعی فرض می‌کند که می‌توان محمولات واقعی را به نحو تئلیفی به آن نسبت داد.

بنابراین، رد برهان وجودی و کلام عقلی، مانند رد جهان‌شناسی عقلی و روان‌شناسی عقلی بر دو ادعا مبتنی است: نخست آنکه تصور عقلی (در این مورد تصور خداوند) همراه با توهم اجتناب‌ناپذیر خاصی است که آن توهم اساس کوشش بعدی برای تعیین آن تصور از طریق مقولات است؛ دوم آنکه این کوشش اخیر باید به عنوان خطایی دانسته شود که می‌توان از آن اجتناب کرد (Grier, 2001, pp.259-260).

از آنجا که کانت در فلسفه انتقادی خود توانسته است به خوبی از عهده اثبات این دو ادعا برآید، می‌توان گفت که نقد او بر برهان وجودی و به طور کلی نقد او بر کلام عقلی، معتبر است. اما این اعتبار منوط به اعتبار فلسفه نقادی و اعتبار معرفت‌شناسی کانت است؛ یعنی اگر کسی معرفت‌شناسی کانت را بپذیرد و قبول کند که شناخت، مستلزم این است که متعلق آن در شهود حسی داده شود و مقول وجود فقط برای بیان داده‌شدگی متعلق در شهود حسی است و نیز قبول کند که انسان بدون شهود عقلی است که به کمک آن بتواند به وجود متعلقات عالم فی‌نفسه شناخت پیدا کند و بدین ترتیب، بپذیرد که شناخت آدمی محدود به عالم پدیدار است و انسان نمی‌تواند نسبت به عالم ذوات معقول (خدا، نفس و جهان) شناخت پیدا کند، چاره‌ای ندارد جز اینکه نقد کانت بر برهان وجودی را بپذیرد. اما اگر کسی معرفت‌شناسی کانت را نپذیرد و مانند دکارت بر این عقیده باشد که انسان واجد قوه شهود عقلی است، قوه‌ای که به کمک آن می‌تواند وجود موجودات طبیعی و ماوراء طبیعی را شهود کند، در آن صورت، برهان وجودی برای او معتبر خواهد بود.

یادداشت‌ها

1. onto theology
2. cosmo theology
3. physico theology
4. transcendental theology
5. deism
6. deist
7. theism
8. theist
9. the principle of thorough determination (principium omnimodae determination)
10. an all of reality (omnitudo realitatis)
11. the most real being (ens realissimum)
12. an absolutely necessary being
13. the most perfect being

کتابنامه

- Ewing, A. C. (1967), *A Short Commentary on Kant`s Critique of pure Reason*, Chicago: The university of Chicago Press.
- Grier, Michelle (2001), *Kant`s Doctrine of Transcendental Illusion*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, Immanuel (1964), *Critique of Pure Reason*, Trans by Kemp Smith, Norman, London: Macmillan, New York: St Martins Press.
- Id. (2001), *Lectures on The Philosophical Doctrine of Religion*, Trans by Wood Allen. W, in the Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant, Religion and Rational theology, Trans and ed. by Wood ,Allen. W. and Giovanni, George, Cambridge: Cambridge University Press.
- Wood, Allen. W. (1999), *Rational Theology, Moral Faith and Religion*, in Guyer. Paul (ed), *The Cambridge Companion to Kant* , Cambridge: Cambridge University Press.
- Id. (2005), *Kant*, ed. by Madler. Steven, Blackwell Publishing.